

حسام سامری زاده

عباس کیارستمی زنگ جغرافی، آقای شمس آبادی

زنگ جغرافی دوم راهنمایی یکی از پرمخاطره ترین زنگ‌های درسی دوران تحصیلی من بود. جغرافیا به ذات یکی از جذاب ترین دروس بوده و هست، اما در آن سال به دلیل آنکه پس از زنگ ورزش قرار می‌گرفت، توأم با خستگی و چرت‌زدن می‌شد، عرق‌های خشک‌شده بر بدن و صورت دانش‌آموزان را کیلومترها با جملات آقای شمس آبادی، معلم جغرافی‌مان، دور می‌کرد. اما در یک روز خاص صحبت‌های معلم گل انداخت و در لحظاتی که داشت از جغرافیای شمال کشور سخن می‌گفت، آرام‌آرام و با شیب ملایم جملاتش به «خانه دوست کجاست؟» و عباس کیارستمی کشیده شد. ما بدون هیچ درکی از سینما، سرخوش از زمانی بودیم که می‌گذشت و هر چند دقیقه خودمان را روی میزهای سه‌نفره کش می‌دادیم تا به تنها دانش‌آموز ساعت‌دار کلاس برسیم و زمان باقی‌مانده را جویا شویم. آقای شمس آبادی مثل یک مدافع، تمام قد از کیارستمی حرف زد و زنگ به صدا درآمد و آن روز کیارستمی، قهرمان زنگ جغرافی شد.

تا سال‌های سال و تا قبل از گره خوردنم به سینما، کیارستمی و «خانه دوست کجاست؟» من را به یاد زنگ جغرافی و آقای شمس آبادی می‌انداخت و هیچ خاطره لخته‌شده دیگری از او در ذهنم نداشت. اکنون که عمیق‌تر به این داستان می‌نگرم، غرابتی عجیب با آثار کیارستمی در آن یافت می‌شود. سینمایی که هیچ‌گاه از دل خاطره‌های لخته‌شده بیرون نیامد و اندیشه‌ای که عطر نبودنش به اندازه دفتر مشق‌های ابتدای پاییز دل‌نشین و زجرآور است؛ در عین حال تو را وارد ورطه‌ای جدید و چالش‌فکری دست‌نخورده‌ای می‌کند و گاهی هضم آن تا مدت‌ها ذهنت را سنگین می‌کند و آزار می‌دهد.

کیارستمی در آثارش چنان واقعیت‌های اجتماعی را زلال و شفاف می‌کرد که لاجرم رو از آن برمی‌گردانیم و مشغول فرودادنش می‌شویم؛ هضمی که عمدتاً شکل نمی‌گیرد و چاره‌ای جز فرار باقی نمی‌ماند. این واقعیت سراسر تلخ دل‌نشین، به وضوح در آثاری چون «کلوزآپ» و «ده» دیده می‌شود.

کیارستمی مسافری است که هرگز خوش مسافرت نیست. با او به سفر تفریحی نمی‌توان رفت و پای خانواده را نمی‌توان وسط کشید. شاید او علایق همسفرش را در اولویت قرار نمی‌دهد. با او فقط می‌توان به ناکجاآباد رفت؛ مانند «طعم گیلان» باید چون غریبه‌ای وارد شهری مبهم شد، در نقطه‌ای که زندگی در آن مابه‌ازای بیرونی ندارد. قصه سفر کیارستمی و تو بخشی از زندگی را شکل می‌دهد.

در پایان بدون ترس از انگشت‌هایی که به نشانه بی‌سوادی به سمت روانه برود، می‌گویم که در این سال‌ها در کشف کیارستمی شکست خورده‌ام و دست‌انم به نشانه تسلیم بالاست؛ پس دوست دارم همچنان کیارستمی را با زنگ جغرافی، «خانه دوست کجاست؟» و آقای شمس آبادی به یاد بیاورم.



کیارستمی
مسافری است
که هرگز
خوش مسافرت
نیست. با او به
سفر تفریحی
نمی‌توان رفت
و پای خانواده
را نمی‌توان
وسط کشید.
شاید او علایق
همسفرش را در
اولویت قرار
نمی‌دهد. با او
فقط می‌توان
به ناکجاآباد
رفت

مجله

۱۲

سینما + داستان جلد